

در جستجوی جای پای محمد

صلی الله علیه وآله وسلم

ابوالقاسم پاینده

ثانی اثنینہ ، اذہما فی الغار

اوقال لصاحبه لا تحزن ان الله معنا

(آیه شریف)

در سفر حج ، بجز انجام مناسک ، توفیقات دیگری نیز رخ نمود که از آنجمله زیارت غارحرا ، محل وحی نخستین ، وغارثور نهانگاه حضرت در سفر هجرت بود. از همه آثار متبرک قدیم که بتاریخ صدر اول پیوسته و بوی آشنا دارد ، تنها این دو جاست که از سوهان دهر قساوتگر مصون مانده و بطور قطع جای پای مردی را که از برکت تعلیمات وی از ظلمت و وحشت دوجهان آسوده ایم ، در آنجا میتوان یافت . در زیارت غارثور توفیق دیگر نیز بود که بحکم قراین و یک دلیل موجود در متون ، جائی را که قطعاً پناهگاه سه روزه پیغمبر بوده مشخص کردم ، زیرا بی گفتگو ، غاری که در طول قرون زیارتگاه کسان بوده و اکنون نیز دخیل و نیاز فراوان بر درختان مغیلان اطراف آن بسته اند ، غار هجرت نیست و غار اصلی که در تاریخ پر حادثه اسلام نقشی بزرگ داشته اند ، بالاتراز زیارتگاه کنونی ، در اوج کوه ثور است و توفیق زیارت و تشخیص آن نصیب من شد و خدا را سپاس .

ضمن سخن از این سفر روحانی ، دلم راضی نمیشود از شیخ عبدالعزیز رائنده عرب که صفای ضمیرش مرا در کسب این فیض عظیم کمک کرد یادی نکنم .

نیمشب شانزدهم ذیحجه همو که رائنده اجیر بود و اتومبیل اجاره مارا میبرد ، خبر داد که بحکم مالک اجاره فسخ شده و دیگر نخواهد آمد. از هفته پیش در هواپیمای شرق اوسط جاذخیره کرده بودم و نمیبایست پس فردا صبحدم بحکم آن ضرورتها که ما را برده وار همراه خود میکشد ، پرواز کنم. و از آنوقت که در فرودگاه مهرآباد پاپیله هواپیما نهادم ، دلم ازین شوق میطپید که در کوهستان ثور ، بجای پای مردی که هر چه هستم از برکت او شده ام بوسه میزنم و در آن خلوت انس حالی میکنم و از نفعه دوست فیضی میبرم. وای دریغ! که این شوق روزها و آرزوی سالها داشت نقش بر آب میشد و من ناگهان بخود لرزیدم. قرار

بود راننده عرب سحرگاه فردا مرا از جده تا پای کوهستان ثور ببرد که پیش از آفتاب در سایه کوه صعود آغاز کنم .

تلاش دوستان که اتومبیل و راننده دیگر بجویند بجایم نرسید ، اتومبیل بود اما راننده بلد نبود و من نومید و غمزه بخوابگاه رفتم ولی مگر خواب بود! ای خدا چه مشکل است از پس سالها بجوار آرزو رفتن و از آن دل بر گرفتن! ساعتها باشفتگی ، چون سالی گذشت ، ناگهان میان خواب و بیداری ، احساس کردم که از دور یکی مشت بدیوار میزند دلم گفت برخیز که مشکل آسان شد ، براستی راننده عرب بود که با احتیاط بدیوار اطاق مجاور میگوشت که مرا آنجا پنداشته بود گفت در پیش آمده کار مرا ناتمام بگذارد و باصرار از مالک اجازه گرفته و آمده است و من با همه قلبم احساس کردم که از همه علقه‌ها که ابناى آدم را بهم پیوند میدهد، علقه دین از همه محکمتر است. ای شیخ عبدالعزیز هر کجا هستی خدا یارتو باد!

ساعت چهار و نیم صبح بود که با سرعت مخصوص رانندگان عرب ، بر راه اسفالت، سوی مکه میرفتیم و هنوز آفتاب تیغ نزده بود که از یک منطقه اصلی که اتومبیلی در آن فرو رفته بود و تنی چند در تلاش بیرون کشیدن آن بودند گذشتیم و پهای کوه ثور رسیدیم.

تنهایی و سایه روشن صبحگاه کوهستان مرا تلقین پذیر کرده بود، دوروز پیش که زیارت حرا میرفتم ، در نیمه راه یکی از آنها که از کوه میآمد بمن گفت «برادران نزدیک غار حطرمار هست.» و اکنون تلقین پرریوز ناگهان زنده شد و ترس از نیش کشنده و لاعلاج که خاص مارهای منطقه گرم است چنان بجانم دوید که بی اختیار لرزشی سرد سراپایم را گرفت ، اما گرمای شوق غالب شد و خطر نیش را بامیدنوش غیبی ندیده گرفتم.

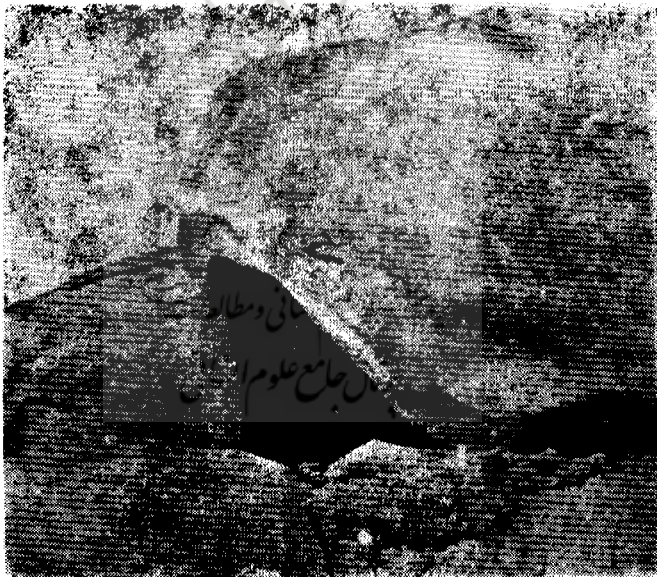
هنوز کمی بساعتش مانده بود که قمقمه آب بدوش از شیب بسیار تند کوهستان بالا رفتن آغاز کردم.

راه سنگ چین است که قطعاً تازه است ، یعنی بدوران اول نبوده است ، و از میان آثار آشفشانهای قدیم میگذرد. کوه ثور در جنوب مکه ، بر راه منی ، طرف دست چپ است و صبحگاه آفتاب از پشت آن سرمیزند، پس اگر شما بقصد زیارت آنجا میروید، حتماً صبحگاه باید رفت بمکس غار حرا که حتماً باید بعد از ظهر رفت که در هر دو مورد، کوه بلند حایل شما و آفتاب سوزان استوائی باشد که حتی در ماه فروردین که گرما در سایه سی و هفت درجه بیشتر نیست، تابش مستقیم آن پوست را میسوزاند.

پس از دو ساعت راه پیمایی بدامنه مسطحی رسیدم که قلّه ثور از دور پیدا بود، در اینجا با يك سنگالی که عربی را فصیح حرف میزد و يك ملای الجزایری که امام مسجد منامه بود، همراه شدم، هر سه مسلمان بودیم و مسلمانان برادرند، دامنه نسبتاً مسطح با شیب تندی پهای کوه بلند میرسد، یعنی کوه کوتاهی در دامن کوهی بلند است که دره‌ای کم عمق در میانه فاصله است که باید بدانجا فرو رفت و بکوه بلند اوج گرفت ازین دره تا اوج کوه



غار حرا
محل وحی
نخستین



کشکول مانندی که بعضیها بغلط آنرا غار هجرت پنداشته‌اند

بقدم‌تند یکساعت‌راه بایدرفت. در ارتفاع یکصدمتری در پیچ راه، یک‌طاق سنگی‌هست که گویی در دل‌کوه تراشیده‌اند و دو طرف آن بازاست و پیداست که پناهگاه شیانان است و شاید از روزگار اول چنین بوده‌است. کمی بالاتر در ارتفاع هفتاد و هشتاد متر از ایوان سنگی چیزی هست که باید گفت نشانی از هوس طبیعت‌است، یک کشکول سنگی بزرگ، بطول هشت قدم و

عرض چهار قدم و ارونه افتاده و ارتفاع آن سه قدم است. تصویری که بنام غار هجرت در بعضی کتابها هست و فرنگان نیز اقتباس کرده اند، از این کشکول مانند سنگی است. دو لبه کشکول در دو پهلو کمی از زمین بلند است و یک انتهای آن که بطرف شیب کوهستان است بریده است که مدخل کشکول از آنجاست، بی گفتگو این نمیتوانسته است پناهگاه پیمبر باشد چون از سه طرف نور بدرون آن میآید و از فاصله سی متری، داخل غار، یعنی زیر کشکول بخوبی نمایان است، بملاوه چنانکه در متون هست، آنوقت که خطر تعاقب کنان نزدیک میشد پیمبر در داخل غار بنماز استاده بود و ارتفاع غار کشکولی چنانست که بزحمت میتوان زیر آن بر کوع بود و جا برای نماز کردن نیست. برای سهولت بحث، این را غار اول نام میدهم.

باز در ارتفاع کوه، یکصد متر بالاتر از این غار اول، غاری دیگر هست، بارهانه ای نسبتاً فراخ که شخص متوسط القامه با خم کردن سر سهولت وارد آن تواند شد. محوطه داخل غار نیمه تاریک بطول هشت قدم و عرض هفت قدم است و بقدر قامت یک انسان ارتفاع دارد دیوارها نسبتاً صاف است و گویی دست انسان در پیراستن آن دخالت کرده است. بیرون غار، چند درخت مغیلان هست و شاخ درختان از کهنه پاره ها که بمنوان دخیل بسته اند، پوشیده است، بیرون غار بر تخت سنگ بزرگی مجاور دهانه بخط درشت نوشته اند: هذا لغار. یعنی این غار موهود است چند زائر عرب که معلوم شد از حضرموت آمده اند آنجا نماز میکردند و یکی از اهل مکه که بمنوان بلدهمراه آنها آمده بود، بطور قطع میگفت که غار هجرت همین است.

ولی دل من قانع نبود، هنوز تا قله مسافتی دارم و آفتاب آنجا که از سایه کوه برون میشدم واقماً مزاحم بود، راه سخت بود و بعضی قسمتها را میباید با احتیاط و بکمک دست پیمود یکصد متر بالاتر باوج کوه میرسیم، قله یک سطح بیست و چند متری است که از هر سو بدشتها و کوههای اطراف مشرف است، در انتهای عرصه سطح در جهت مکه و مخالف جهتی که بالا رفته ایم دهانه تنگی هست که در سنگ می رود و عبور از آن برای کسی که جثه ای بیش از متوسط داشته باشد مشکل است و من بزحمت از آنجا گذشتم و بمحوطه داخلی رسیدم که بتقریب نه متر طول و در وسط شش متر عرض داشت، باچین و شکنهای سنگی که در سایه روشن آن چند انسان سهولت مخفی تواند شد که از بیرون دیده نشود، این محوطه بدخانه تنگ دیگری میرسد که عبور از آن نیز آسان نبود و پشت دهانه تنگ، محوطه ایست که بتقریب وسعتی چون قسمت اول دارد با همان چین و شکنهای سنگی که برای نمان شدن و از انظار مستور ماندن جای بسیار مناسبی است و انتهای محوطه دوم دهانه ایست که بسرازیری کوهستان باز میشود و زیر آن در عمق یکصد متری دره ای هست که با شیبی ملایم میان کوهها گم می شود.

باعتماد من برخلاف بلدمکی، پناهگاه پیمبر در سفر پرخطر هجرت، همین غار دو در یا غار سوم بوده است و آن روزهای پر بیم و هراس که بقای اسلام در ترازوی قدر بود در همین محوطه سنگی بسر آمده است و من که پس از زیارت هیجان انگیز حرا، بار دیگر بطور قطع جای پای محبوب را جستجو کردم، چنان مغلوب شوق شدم که بی اختیار اشک گرم بچهره دوید. خدا آن وجد و جذبہ ملکوتی را که در دل غار ثور بمن ارزانی داشت و گویی

يك لحظه روزنی از بهشت جاوید را بمن گشودند و چیزی از آب حیات را بجان خسته ام سر دادند نصیب شما هم بکنند که حالاتی از اینگونه دریافتمی است نه گفتنی ، رموز مبهم کلمات عاجز را برای مبادله اندیشه های نسبی روزمره ساخته اند نه برای شرح شوق و ثوری که جان را بخلسه ماورای آفاق میبرد !

اکنون قرینه ها و دلیلی را که در روایات سیرت بتأیید اعتقاد خودم جسته ام برای شما میگویم و اطمینان دارم که شما هم در انتهای این بحث با من همداستان خواهید شد .

حکایت پناهندگی غار در متون سیرت اجمالاً چنین است: مکه بت پرست سودخواه برای دفاع از نظم موجود ، حمله نهائی آغاز کرده بود سنای بدوی مکه با حضور سران قبایل داشت طرحی را تصویب میکرد که بحکم آن میباید همه قبایل مکه در کشتن پیمبر همدست شوند و یا بقمعید دیگر اورا خارج از حمایت قانون و مهدورالدم میشناخت. پیمبر که از توطئه دشمنان بیخبر نبود ، بعد از ظهری بخانه ابوبکر رفت و گفت که قصد هجرت دارد، شبانگاه مخالفان که شاید از قصد پیمبر بوئی برده بودند و شاید هم از روی احتیاط بیشتر که سنت بدویان است راه خانه او را بستند ، علی بجای پیمبر خفت و پیمبر بردوش ماریه ام الرباب^۱ که محتملاً پیره زنی زر خرید بوده است ازدیوار بالا رفته راه کوهستان ثور را پیش گرفت و نیم شبان بغار رسید صبحگاه که مخالفان دیدند علی هست و پیمبر نیست بجستجو دویدند و بکمک اثر شناس بدوی که برسنگ جاده اثر پای عابران را بنام میشناخت تا نزدیک غار رفتند و یکیشان تا در غار رفت و دید که عنکبوتی آنجا تار تنیده و دو کبوتر بر کنار دهانه غار آشیان کرده و تخم نهاده اند و برگشت و گفت مطمئناً کسی در غار نیست اگر کسی بغار رفته بود تار عنکبوت و لانه کبوتر اینجا نبود. در بعضی روایات هست که گفت پیش از خلقت محمد عنکبوت اینجا تار تنیده است .

با اعتقاد من این روایت که با تغییر سیاق تقریباً در همه متون سیرت هست و معنای آن نزدیک تو اتر است ، قرینه ای بسیار قوی است که غار هجرت همان غار سوم یعنی غار دو در است که بريك در آن عنکبوت تنیده و کبوتر لانه کرده اما پناهندگان از در دیگر و با احتمال نزدیک بیقین از همان در که بدره مجاور میرسد وارد شده بودند ، وضع دریا دهانه دوم چنان است که بجز شبانان بیابان نکرد کسی از وجود آن خبردار نخواهد شد ، از آنرو که راه وصول بمدخل غار ، از انتهای دره و سخفناهی کوه ، برای مردم عادی که معنت کوه پیمایی نکشیده و تمرین کافی در عبور از شیبهای تند نداشته باشند ، میسر نیست و قابل قبول است که تعقیب کنان از همان راه کوهستانی که من رفتم رفته و آثار خلوت غار را دیده و باز گشته اند .

آنچه مسلم است غار دوم که دهانه ای فراخ و بلند دارد بهیچوجه درخور آن نیست

که عنکبوت هر چند ماه و تند کار باشد یک شبه آنجا را از تار بپوشاند و غار سوم این خاصیت را نیز دارد که در مدت چند ساعت دهانه تنگ آن از تار عنکبوت پوشیده تواند شد و باعتقاد من در تاریخ مبارک اسلام ، آنجا که ضرورت نیست سنت بدیع خدا را خرق شده پنداشتن ، شایسته نیست .

در بعضی روایات هست که کبوتر در داخل غار آشیان کرده بود و این نیز با غار سوم سازگار تر است ، تواند بود که کبوتر در محوطه اول لانه کرده باشد و کسانی در محوطه دیگر نهان باشند .

قرینه دیگر برای این فرض نزدیک بواقع اینست که ابوبکر گوید ، وقتی پیمبر با غار آمد پای وی خونین شده بود و خون از آن میچکید ، به پندار من خونین شدن پای پیمبر از آنجا بوده است که وی از راه دره که کوتاه تر و البته صعب العبور تر است بغار رفته و با آنچه پای برهنه از سختنای کوهستان گذشته و از تماس خارها پای مبارک ایشان خونین شده است . زیرا راه عادی را که من رفتم با پای کفشدار بسهولت میتوان رفت و مردی چون پیمبر که همه سالهای پیش از بعثت را در کوه و صحرا بسر کرده و تمرین کافی داشته در این راه پایش خون آلود نمیشود .

قرینه دیگر که باز در متون هست اینست که ابوبکر گفته بود وقتی تعاقب کنندگان نزدیک غار رسیدند ، اگر یکیشان زیر پای خود را نگاه کرده بود ما را دیده بود ۴ در غار دوم که پنداشته اند نهانگاه آنجا بوده است و وضع چنان است که ایستاده مقابل درون غار را بسهولت توان دید از آن رو که در آن منطقه شیب دار کوهستانی غار چون کوخی نسبتاً بلند است و دهانه گشاده و مرتفع دارد که نور تا نیمه آنرا روشن کرده است ، اما غار سوم چنین نیست ، دهانه آن چون حفره ای در سطح قله فرو رفته و کسی که بر دهانه غار ایستاده واقعا باید زیر پای خود را نگاه کند تا داخل غار در میدان دید او باشد و از برون بعلت کمی نور ، دید داخل غار بزرگت انجام نمیکرد .

و باز قرینه دیگر اینکه ابوبکر گوید پیش از پیمبر در داخل غار سوراخها را بدقت و ارسی کردم ۳ و این با غار سوم سازگار تر است که در دل سنگها فرورفتگیها و حفره های بسیار دارد ، نه غار دوم که دیواره های چنانکه گفتیم نسبتاً صاف است .

قرینه ای که از همه قویتر و دلالت آن صریحتر است اینست که بگفته روایتها بروز سوم اقامت غار پیمبر بوسیله اسماء دختر ابوبکر بعلی علیه السلام پیغام داد و او سه شتر بهمراه اریق بن همدان لیبی فرستاد و اریق شبانگاه شتران را پهای کوه آورد و چون پیمبر صدای شتران را شنید با ابوبکر از غار فرود آمد .

چنانکه گفتیم از پایین کوه از آنجا که من رفتم تا غار دوم که اکنون زیارتگاه کسان است سه ساعت راه است و از آنجا تا قله فقط یکصد متر فاصله است ، بنا بر این فرض اینکه صدای شتران از این مسافت دراز از پایین کوه با آنجا برسد . باور نکردنی است ، به پندار من

شتران را از همان دره که یکی از دودخانه غار سوم بدانجا میرسد آورده اند و صدای شتران سهولت از آنجا بفار سوم میرسد ، قبول این فرض که صدای شتران از دره پشت کوه ، یعنی جایی که دهانه غار سوم بدانجاست ، بفار دوم رسیده باشد مشکل است زیرا از عمق دره بطوریکه گفتیم تا فاصله یکصد متر فاصله و از آنجا تا غار دوم باز یکصد متر باشیب بسیار تند است و بزحمت میتوان باور کرد صدای عادی شتر حتی در سکوت شبانگاه از این فاصله بگوش تواند رسید و باز اگر این فرض را بپذیریم که شتران را از دره مجاور آورده اند نه از راه عادی عبور ما ، فرصتی که ناچار باید پذیرفت ، پس مسلم است که غار سوم شناخته و در معرض پناهندگان بوده و بسیار بیدمینماید که فرزند هوشیار و بصیر کوهستان ، غاری چنان مناسب را پادودخانه که از خطر غافلگیری دور است و برای استقرار مناسبتر است ندیده گرفته و بفار دوم پناه برده باشد .

اینهمه ، قرینه است و اگر بقوت ودلالت مختلف است اما من نیز در این احساس با خواننده شریکم که تنها با اعتماد قرائتی از اینگونه ، بطور قاطع چیزی گفتن ، جان حقیقت را آوردن است .

اما خوشبختانه در متون سیرت روایتی هست که بطور قطع ، معلوم میدارد که غار پناهگاه هجرت همان غار سوم است که دو دهانه یکی بقله و یکی بدرد مجاور دارد و انضمام این دلیل روشن بقرائن سابق مرا در اعتقادی که دارم جازم میکنند .

بحار الانوار از خرامج نقل میکنند که وقتی تماقب کنندگان بنزدیک غار رسیدند و مشرف بر آن بودند و ابوبکر آشفته بود ، پیمبر فرمود بیام مکن ، خدا با ما است که این معنی در قرآن کریم نیز هست ولی آشفتهگی ابوبکر سبک نشد و چون پیمبر این بدید به پشت غار لگدزد و از آنجا دری گشوده شد که مشرف بدریا بود و کشتی ای نمودار بود و بدو گفت خاموش باش اگر از در غار آمدند از این در برون می شویم .

ابن کثیر نیز بهمین مضمون بنقل از بعضی سیره ها میگوید که ابوبکر گفته بود: در آن لحظه که در غار بودیم و تماقب کنان تادر غار رسیدند به پیمبر گفتم اگر یکی از اینان زیر پای خود نگرسته بود ما را دیده بود و پیمبر فرمود اگر از این طرف آمدند از آن طرف خواهیم رفت و چون ابوبکر نگرست دید که غار در دیگر پیدا کرده و بدریا مشرف است و کشتی ای آنجا لنگر انداخته .

با اعتقاد من ، هسته این روایت که بجز بحار و ابن کثیر سیره های دیگر نیز آورده اند ، بحکم غار دودر که در محل هست ، درست و مطابق واقع است و آرایش واقع عینی به پیرایه خرق عادت از غفلت راویان ساده دل بوده که محل را ندیده و دهانه دوم غار را که قرنهای پیش از واقعه موجود بوده حاصل معجزی غیر لازم پنداشته اند و یا همان غار دوم را دیده و بالاتر نرفته و در دیگر را که در روایت بوده بممجز گشوده اند . وقتی غار دو درست و مطابق قرائن دیگر که از این دلیل قوت بیشتر کسب میکند ، میتواند پناهگاه پیمبر بوده باشد طبعاً روایتی که حکایت از در دوم دارد ، بحکم واقع ، اصیل است و این مرد ملهم هوشیار مدبر دقیق که مبیاید

بتأیید الهی محور تاریخ را عوض کند و از شتر بانان مکه و چوپانان یثرب قهرمانان جاوید بسازد، چون همه بانیان تاریخ که مهره‌های عظیم بازی تقدیرند، با بصیرت نافذ خویش، آنجا را پناهگاهی مناسب دانسته بود. شاید در آن دوران حیرت و طلب که این جان پاک بفرمان تقدیر بجستجوی نور بکوه‌ها و دره‌ها میدوید و بگفته‌ی علی علیه السلام شبانگاه که با خدیجه به جستجوی او میرفتند در پناه سنگی از خستگی باغما بود، در آن دوران با اینغار نیز چون حرای مقدس انسی یافته بود و بهنگام خطر آنجا نهان شد و بخصوص باید همانجا را انتخاب میکرد و کرد تا اگر دشمنان بشماقب آمدند غافلگیر و اسیر نشود و ازدهانه دیگر برون تو اندرفت. اراده تقدیر که وقتی سر خلق و بنا دارد از نهانگاه فیض هوش و بصیرتی خارق العاده برون میریزد در آن شب تاریک پهراس، این هوش ملهم روشن بنور رسالت را که عقبه تحول قرون به پیشانی بلندش، توقف کرده بود، قطعاً بمناسبت‌ترین پناهگاه میکشاید که بی گفتگو همان غار سوم است.

بطوریکه می‌بینیم اگر غار سوم پناهگاه باشد حاجت بهیچ معجزه نیست، تفسیر حادثه عادی حاجت بخرق سنت خداوند ندارد، البته خدای قادر که گیتی را بسرانگشت کن ازلی میچرخاند، تواند نظم خلقت خود را وارون کند و بوقت لزوم معجزه‌ای و معجزه‌ها بسازد که حتی سنت عادی خلقت، سراسر معجزات حسرت‌انگیز است اما لا اقل در اینجا حاجت بدریدن نظم عادی اشیا نبوده است.

گویا شامه بامن همسخن شده‌اید که بقای در معجزه آسا در هسته اصیل روایت از اینجا بوده که از اینهمه نویسندگان سیرت در طول قرون یکی بکوهستان تور نرفته و اضافه غیر عادی بر روایت اصیل عادی همچنان از سیرت بی‌سیرت دیگر گرفته است.

تنها محمد حسین هیکل، نزدیک سی سال پیش، بقار دوم رفته و آنجا نماز کرده و یکی از همراهان حجازی باو گفته که بالاتر از اینجا نیز غاری هست و شاید غار هجرت آنجاست اما یکی دیگر از همراهان با اعتراض گفته که بحکم رفتار سلف غار هجرت همین است و هیکل بحکم کنجکاو تا غار سوم رفته و آنجا را از برون دیده و بگفته سلفی خوش‌نیت قانع شده و خود را محتاج هیچگونه تحقیق بیشتر ندیده است. من نیز اگر تمرین‌های مداوم دوران جوانی در کوهستانهای شمال تهران نبود قطعاً در این سن پنجاه و چند با این بنیه فرسوده یک راه پیمایی چهار ساعت و بیشتر را در آن کوهستان صعب تحمل نمیتوانستم کرد و از این توفیق بی‌بهره میماندم.

در تاریخ صدر اول نظایر این که راویان ساده‌دل خوش‌باور حوادث عادی را که با سنت‌های روانی فرد و جماعت و منطق تاریخ منطبق است از شکل اصلی بدر برده و رغبت خرق عادت طلبی را که در طبع نفوس مخمر است اقتناع کرده‌اند، مکرر هست که تذکار چیزی از آن را فرصتی دیگر بیاورد. خدایا مارا توفیق فکر و نعمت شکر عطا کن.